

نظامی و خلوت دل

ملوک کاظمی*

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم
هست کلید در گنج حکیم
فاتحه فکرت و ختم سخن
نام خدای ست بر او ختم کن
(۴: ب ۱ و ۲)

سخن گفتن از نظامی و رازهای عرفانی و تعلیمی او کار ساده‌ای نیست. بدون شک بهترین سخن را در این مورد خود نظامی بیان داشته است که:

من که سراینده این نوگلم
باغ تو را نغز نوا بلبلیم
عاریت کس نپذیرفته‌ام
آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبده تازه برانگیختم
هیکلی از قالب نور ریختم
مایه درویشی و شاهی در او
مخزن اسرار الهی در او
بر شکر او ننشسته مگس
نه مگس او شکرآلود کس
(۴: ب ۲۰۰ تا ۲۰۵)

مخزن الاسرار اولین منظومه، از پنج گنج پرآوازه شاعر است، که نظامی این منظومه را در جوانی سروده است، در آن ایام که در وجود او عقل با عشق به دلالتی است و شاعر هنوز منتظر نقد چهل سالگی می‌باشد.

چکیده

نظامی گنجوی، شاعری حکیم و اندیشه‌ور است که در پس قصه‌هایش نکاتی عمیق نهفته است و چند بار از خوانندگان مثنوی‌هایش خواسته است تا رازها و رمزهای موجود در شعر او را کشف کنند.

هرچه در نظم او ز نیک و بد است
همه رمز و اشارت و خرد است
هر یک افسانه جداگانه
خانه گنج شد نه افسانه
هفت پیکر
نظامی مشرب عرفانی دارد، مراتب و مقامات باطنی و قلبی را طی کرده، در خلوت با ریاضت و مراقبه، نفس را رام ساخته است.

مخزن الاسرار در مرتبه خود شاهکاری در شیوه تحقیق و بنای استواری در زمینه شعر تعلیمی است. نظامی در منظومه خود به حقیقه الحقیقه سنایی نظر داشته است.

در مخزن الاسرار به آیات قرآن، احادیث، اقوال، اصطلاحات نجومی، فلسفی و تعبیرات عرفانی بسیاری برمی‌خوریم که با نهایت ظرافت و زیبایی در این اثر به کار رفته است. یکی دیگر از عواملی که باعث زیبایی آن شده، وزن شاد و طرب آور آن است.

بسامد موضوعات پروردگار، انسان، دنیاگریزی، دل که جایگاه حقیقت حقایق است و اندرزهایی که به گریز از تعلقات و سعادت ابدی می‌انجامد در این اثر بی‌نظیر بیش از دیگر موضوعات است.

واژه‌های کلیدی: دل، عقل، عشق، راز، دنیا، انسان، حقیقت

* - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

این گنجینه رازها با مناجات پروردگار، نعت و وصف معراج پیامبر گرامی اسلام آغاز می‌شود و با گفتاری چند در ستایش عقل و سبب نظم کتاب ادامه می‌یابد که ۱۲ گفتار نخستین را به خود اختصاص می‌دهد، دو گفتار، در فضیلت سخن به مسائل عرفانی و احساسی پرداخته است. سپس با سخنی چند در باب معرفت دل و دو خلوتی که نظامی پشت سر می‌گذارد تا به حقیقت دست یابد. در پایان، مقالات‌های بیستگانه او شروع می‌شود که در پایان هر مقاله حکایتی می‌آورد که اغلب ارتباط منطقی با موضوع مقاله ندارد، اما بیت پایانی هر مقاله را با حکایت متناسب می‌سازد و در خلال مقالات و حکایات، اندرزهای تعلیمی را به انسان گوشزد می‌کند که سبب جذابیت اثر او شده است.

کتاب با مناجات‌ها و نیایش‌های نظامی که زخمه روح است شروع می‌شود. محتوای مناجات نظامی معرفت عمیق دینی، فلسفی، کلامی و عرفانی او است که ظاهراً با چله‌نشینی‌ها، آن را در بوته ریاضت و مجاهده گذاشته و ریم آهن آن را فروریخته و پاک و صافی کرده است.

تحمیدیه‌های سوزناک این جوان پیردل، نشان‌دهنده اخلاق، ایمان، عصمت و اعتقاد او در زندگی است.

ای همه هستی ز تو پیدا شده

خاک ضعیف از تو توانا شده

زیرنشین علمت کاینات

ما به تو قایم چو تو قایم به ذات

آنچه تغیر نپذیرد تویی

و آن که نمرده‌ست و نمیرد تویی

(۴: ب ۵۶ تا ۵۸)

بعد از مناجات‌ها، نعت و معراج پیامبر اکرم (ص) آغاز می‌شود. عقل و خرد انسان در تشخیص حکمت‌های آفرینش و راهیابی به قرب حقیقی بسنده نیست، بلکه برای گذشتن از سنگلاخ‌های دشوار و دهلیزهای تاریک هستی، آدمی نیاز به عقلی کاملتر و متصل به منبع وحی الهی دارد. در نتیجه پیامبران الهی می‌توانند راهگشای انسان در این زمینه باشند. نظامی کوشیده است تا منزلت و مقام محمد مصطفی (ص) را به همان‌گونه که در شرع و قرآن مجید تصویر شده است، ارج نهد و ایمان خود را به آیین محمدی و نبوت الهی به‌عنوان یک انسان خداشناس به اثبات برساند.

معراج‌نامه نظامی یکی از چند معراج‌نامه درخشان و کامل در قلمرو شعر فارسی است. «داستان معراج پیامبر اکرم (ص) نمونه کامل سفری آسمانی است که اندیشه شاعر را همواره در خلوت به خود مشغول می‌داشته و توصیفات بدیعی که در آثار خویش، به‌ویژه در صفحات آغازین مخزن‌الاسرار از این داستان آورده، نموداری است از اشتیاق وافر او به یافتن راهی به عالم غیب و کشف حقایق.»

(۷: ص ۷۵۰)

با قفس قالب از این دامگاه

مرغ دلش رفته به آرامگاه

مرغ الهیش قفس پر شده

قالبش از قلب سبکتر شده

(۴: ب ۱۲۷ و ۱۲۹)

بعد از نعت چهارم، نظامی، ستایش ملک فخرالدین بهرامشاه را عنوان گفتار خود قرار می‌دهد «صفاتی که شاعر برای بهرامشاه بن داوود می‌شمارد، معقول و پذیرفتنی است. در ضمن شاعر در اغراق‌های خود قصد کزافه‌گویی و جلب توجه معدوح را ندارد بلکه شاه را به حفظ منش‌های خوب و انسانی ترغیب می‌کند.» (۹: ص ۲۶)

در گفتار بعدی در سبب نظم کتاب، برخلاف عنوان آن به ستایش دیگری درباره بهرامشاه اختصاص می‌یابد و در ضمن مدعی می‌شود «که عاریت کس نپذیرفته‌ام» بلکه حرف دل خود را گفته است و این اثر را حاصل ریاضت‌ها و پرورش‌های سحرگامی خود می‌داند.

مایه درویشی و شاهی در اوست

مخزن اسرار الهی در اوست

(۴: ب ۲۰۴)

پس از ختم مدایح، نظامی در دو قسمت، پیوسته درباره فضیلت و ارزش سخن، داد سخن را داده است. شاعر بیان می‌دارد که اندیشه بشری به وسیله پرنده سخن است که قدرت پرواز می‌یابد و وصف سخن از زبان شاعر چنین است:

در لغت عشق سخن جان ماست

ما سخنییم این طلل ایوان ماست

خط هر اندیشه که پیوسته‌اند

بر پر مرغان سخن بسته‌اند

(۴: ب ۲۴۲ و ۲۴۵)

به دنبال این وصف دلنشین، شاعر سخن منظوم و منثور را مقایسه می‌کند و طبعاً سخن منظوم را برتر می‌نهد و شاعران را بلبان عرش نام می‌نهد و سخن‌پروری را پرده رازی می‌داند که هر کس را بدان راه نیست.

پرده رازی که سخن‌پروری است

سایه‌ای از سایه پیغمبری است

(۴: ب ۲۷۳)

نظامی در این گفتار، شاعران شعر فروش را به باد انتقاد می‌گیرد و مثل آنان را مثل آدم نادانی می‌داند که لعل شب‌افروز را با سنگ سیاه بی‌ارزش مبادله می‌کند. شاعر، شرع را مقدمه شاعری و آن را سبب تکامل شعر می‌داند زیرا با برخورداری از دانش دینی است که شاعر، مقام آسمانی می‌یابد.

شعر، تو را سدره نشانی دهد

سلطنت ملک معانی دهد

(۴: ب ۵۰۷)

این احوال در حوصله عبارت و بیان عادی نمی‌گنجد و تعبیری را که عارف از این‌گونه تجارب روحانی خویش بیان می‌کند بدون آشنایی با این عوالم روحانی و با این معانی عرفانی نمی‌توان درک کرد. عارف این تجارب روحانی خود را با کنایات، استعارات و تصاویر ذهنی خویش بیان می‌دارد، معرفت نظامی در خلوت دل از درون‌بینی و کشف و شهود حاصل می‌شود.

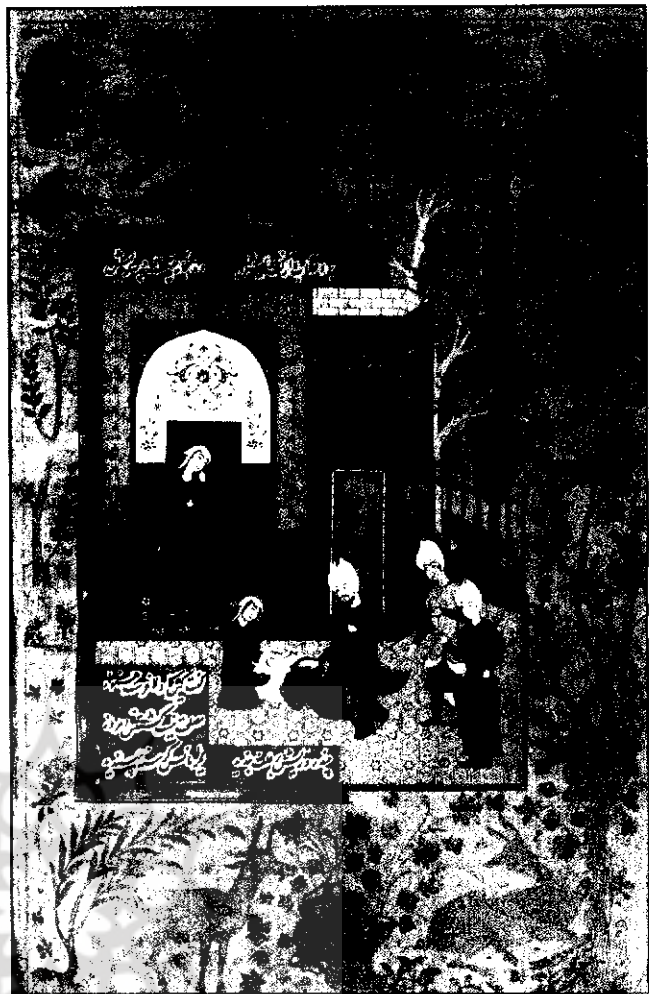
اصولاً طریقه معرفت نزد عرفا کشف و شهود است که آن را یگانه وسیله نیل به حقیقت می‌شمارند. اما سخن اینجا از یک معرفت درونی است که از یک نیاز درونی سرچشمه گرفته است. شاعر می‌خواهد با مبدأ وجود و معبود خویش رابطه مستقیمی پیدا کند، رابطه‌ای که دوجانبه باشد و به گونه‌ای خالق و مخلوق را با رشته‌ای به هم پیوند دهد. این رابطه در حقیقت پناهگاهی است که انسان برای رهایی از قید و بندها در پناه آن جای می‌گیرد.

اساس کار نظامی در خلوت دل و رسیدن به معرفت مبتنی بر مجاهدت‌های مستقل فردی بوده است. مجاهدت‌های فردی و انواع ریاضت‌ها را برای نیل به مقصدی که در طریقت خویش دارد متحمل می‌شود و به انزوا و خلوت می‌پردازد و در خلوت به تصفیه باطن و تزکیه دل خود مشغول می‌شود. «البته نظامی مشرب عرفانی دارد، به دریافتهای دل بیش از استدلال‌های عقل توجه می‌کند و در شناساندن جلوه‌های مردانگی از عاطفه سرشار و عشق بی‌کران خویش مدد می‌گیرد، با این همه ظاهراً از مریدان خانقاه‌نشین و رسمی هیچ فرقه‌ای نیست، بلکه تصوّف یا فتوّت او جنبه فردی و انسانی دارد و از التزام به لباس خاص و آداب و رسوم ویژه فرقه‌ای آزاد است. نظامی را صاحب خلوت دانسته‌اند و گفته‌اند عمر را به قناعت، تقوی، عزلت و انزوا می‌گذرانید.» (محصل، عشق و اعتقاد در مخزن الاسرار، ص ۱۴)

در خلوت‌های دوگانه نظامی سخن از دل به میان آمده است «یکی از رازگونه‌ترین آفریدگان خدا در وجود آدمی عضوی است که به آن قلب یا دل می‌گویند. این پاره‌کوشت صنوبری در فرهنگ و ادب فارسی ما به صورتهای گوناگون توصیف شده است و زیباترین معنی دل را از زبان صاحب‌دلان شیرین‌کلام سرزمین خود می‌شنویم که: دل لطیفه ربانی، روحانی و آن حقیقت انسان است که مدرک، عالم، عارف و عاشق است.» (۵: ص ۳۰)

دلی که خداوند از آن این‌گونه وصف می‌کند: «که من در زمین و آسمان نمی‌کنجم، اما در قلب بنده مؤمن می‌کنجم.» «ابویزید از وسعت دایره دل خود چنین خبر داد که: اگر عرش و آنچه در اوست در گوشه دل عارف گذر یابد، عارف از آن خبر نیابد.» (۶: ص ۱۰۲)

دل، مخزن اسرار الهی است. نظامی در همه منظومه‌های خود دل را به عنوان کانونی معرفی می‌کند که نظرگاه



نظامی شعر خود را نقطه پیوستگی اعتقاد و عشق می‌شمارد که زاهد و راهب روی در آن دارند و خرّقه به شکرانه برمی‌افشانند.

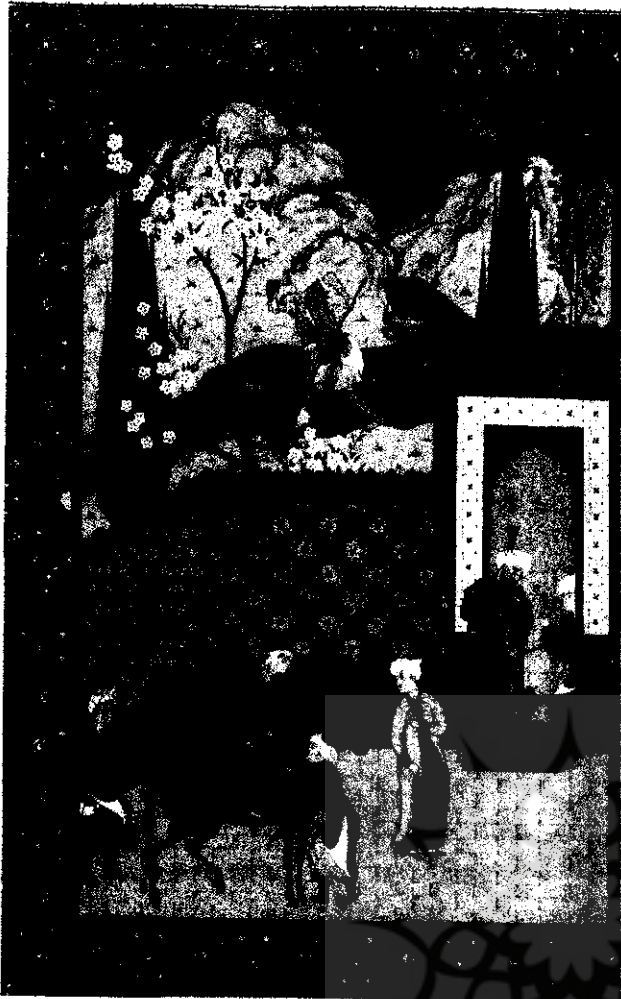
شعر به من صومعه بنیاد شد
شاعری از مصطبه آزاد شد

زاهد و راهب سوی من تاختند

هر دو به من خرّقه در انداختند

(۴: ب ۵۲۲ و ۵۲۳)

شاعر قبل از پرداختن به متن کتاب، یعنی مقالات بیستگانه به خلوت می‌نشیند که شامل دو خلوت و ثمره‌های آن می‌شود. در واقع عرفان نظامی، معرفتی است مبتنی بر حالت روحانی و توصیف‌ناپذیر که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با وجود مطلق یافته است. این احساس حالتی است روحانی و معنوی، ورای وصف و حد که در طی آن عارف، ذات مطلب را نه به برهان، بلکه به ذوق و وجدان در می‌یابد و در این هنگام قدرت اراده از عارف سلب می‌شود و با این همه، چون در این حالت جریان عادی حیات نفسانی را قطع نمی‌کند تصویری از آن حالات در ذهن و خاطر عارف باقی می‌ماند.



سرانجام شاعر بر راهزنان حواس چیره می‌شود و به بارگاه دل راه می‌یابد و روی از جهان و جهانیان برمی‌تابد و به حالت مراقبه (تأمل در درون) می‌نشیند و خود را آماده ریاضتهای دل می‌کند:

از حرم خاص‌ترین سرای
بانگ برآمد که نظامی درآی
خاص‌ترین محرم آن در شدم
گفت درون آی درون‌تر شدم
بر در مقصوره روحانیم
حلقه شده قامت چوگانیم
(۴: ب ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۸۶)

نظامی وقتی به بارگاه دل راه می‌یابد آن را همچون قصری می‌یابد که:

هفت خلیفه به یکی خانه در
هفت حکایت به یک افسانه در
(۴: ب ۵۹۸)

و دل را صدرنشین این قصر و خانه می‌بیند و کارکنان هفتگانه دل که قلب صنوبری، شش، جگر، زهره، سپرن، معده و کرده می‌باشد را به گونه‌ای زیبا به تصویر می‌کشد.

پروردگار است و جایگاه حقیقت حقایق. معرفت را خانه است و پروردگار را آینه‌خانه. روی آوردن آدمی به سوی سویدای دل و پرورش آن به عقیده نظامی اولین تمهید و آمادگی آغازین عزیمت انسان به سوی چشمه‌های تابناک و زلال گوارای شناخت خداست.

نظامی مقدمه‌ای مفصل با عنوان «معرفت دل و طلب حقایق» در ۸۲ بیت می‌آورد. شاعر در این مقدمه طولانی ابتدا غروب خورشید و طلوع ستارگان را به زیبایی به تصویر می‌کشد و تاریکی آن شب را این‌گونه توصیف می‌کند:

طفل شب آهیخت چو در دایه دست
زنگله روز فرپاش بست
از پی سودای شب اندیشناک
ساخته معجون مفرح ز خاک
خاک شده باد مسیحای او
آب زده آتش سودای او
شربت و رنجور به هم ساخته
خانه سوداشده پرداخته
ریخته رنجور یکی طاس خون
گشته ز سر تا قدم انقاس‌گون
(۴: ب ۵۳۶ تا ۵۴۱)

شبی که به زبانی پر از رمز و راز و کنایه تصویر شده است، نظامی در آن شب به خلوت می‌نشیند و به تأمل فرو می‌رود و هاتف خلوت او را مخاطب می‌سازد که «وام چنان کن که توان باز داد» و پس از اینکه هاتف او را به ترک حرص و طمع و هوی و هوس دعوت می‌کند او را آگاه می‌سازد که:

غافل از این بیش نشاید نشست
بر در دل ریز گر آبیت هست
(۴: ب ۵۵۱)

هاتف خلوت او را از راهزنان حواس باز می‌دارد و او را از ارزش و منزلت دل آگاه می‌کند و اعتبار انسان را به دل می‌داند و جسم و جان را طفیل او:

دست درآویز به فتراک دل
آب تو باشد که شود خاک دل
چون ملک‌العرش جهان آفرید
مملکت صورت و جان آفرید
داد به ترتیب کرم ریزشی
صورت و جان را به هم آمیزشی

زین دو هم‌آغوش دل آمد پدید
زان خلفی کو به خلافت رسید
دل که بر او خطبه سلطانی است
یکدش جسمانی و روحانی است

نور ادیمت ز سهیل دل است
صورت و جان هر دو طفیل دل است
(۴: ب ۲۷۳ تا ۲۷۸)

در نفس آباد دم نسیم سوز
 صدرنشین گشته شه نسیمروز
 سرخ سواری به ادب پیش او
 لعل قبایی ظفراندیش او
 تلخ جوانی به یزک در شکار
 زیرتر او سیاهی در دخواور
 قصد کمین کرده کمند افکنی
 سیم زره ساخته روپین تنی
 این همه پروانه و دل شمع بود
 جمله پراکنده و دل جمع بود
 (۴: ب ۶۰۰ تا ۶۰۴)

این تفصیل دقیق و مبهم در باب خلوت‌های مرتاضانه شاعر و توصیف ریاضت‌کشی‌ها و عزلت‌گزینی‌های او در حرم دل است.

خلوت اول

خلوت اول که با پروردن و ادب کردن نظامی به وسیله ریاض او یعنی دل آغاز می‌گردد و شاعر از خواجه دل وصفی را به دست می‌دهد که:
 خواجه مع‌القصه که در بند ماست
 گرچه خدا نیست، خداوند ماست
 شحنة راه دو جهان من است
 گرنه چرا در غم جان من است
 (۴: ب ۶۱۸ و ۶۱۹)

«این خواجه دل از ظلمات جسم بیرون می‌رود و سحرگهان دست نظامی را می‌گیرد و به سوی باغی می‌برد. در این باغ گل به گل و شاخ به شاخ، شتابان به همراه خواجه دل پیش می‌رود، آنگاه خواجه دل دستور فرود آمدن در این باغ را می‌دهد.» (۹: ص ۵۹)

آب روان بود فرود آمدم
 تشنه روان بر لب رود آمدم

(۴: ب ۶۳۷)

در ادامه این خلوت، نظامی به وصف باغ - که آمیخته‌ای از تصاویر واقعی و خیالی است - می‌پردازد، نمونه‌ای از این تصاویر را اینجا ذکر می‌کنیم. براساس این تصویرها، فاخته به هنگام صبح فریاد می‌کند، باد قصه گل را بر ورق بیدمشک می‌نویسد، لاله به آتشکه راز آمده، آب از لطافت قائم‌نمای شده، سایه با لب آفتاب به سخن در می‌آید، چنگل درآج به خون تذر و آغشته می‌شود و...

در پی چنین سفر روحانی و دیدن فضا‌های خیالی و شگفت‌انگیز، بلعجیبی عشق، سرانجام شاعر را از خود بیخود می‌کند و روح از جسم جدا می‌شود.
 «در این بخش در مدت التزام این ریاضت‌های روحانی، هاتف خلوت وی را به سیر روحانی در احوال درون التزام

می‌سازد و این سفر به عالم درون از دبستان سرزانو (مراقبه) آغاز می‌شود و تا وصول به مرتبه یقین که رای عالم حس است ادامه می‌یابد. این نوعی تصوّف زاهدانه است که با آداب خانقاه ارتباط ندارد.» (زرین کوب، ۱۳۸۰، ص ۶۷). شبی که به صبح می‌انجامد و حالات انس به انجام می‌رسد ناکهان به خود می‌آید که نور معنوی او را به جهان معرفت و حقیقت رهنمون می‌سازد و اینجاست که نظامی به توصیف معشوق حقیقت می‌پردازد و تصاویر زیبایی از آن بیان می‌دارد.

باد نقاب از طرفی برگرفت
 خواجه سبک عاشقی از سر گرفت
 گل‌نفسی دید شکرخنده‌ای
 بر گل و شکر نفس افکنده‌ای
 فتنه آن ماه قصب دوخته
 خرمن مه را چو قصب سوخته
 تا کمر از زلف زره بافته
 تا قدم از فرق نمک یافته
 دیدن او چون نمک‌انگیز شد
 هر که در او دید، نمک‌ریز شد
 (۴: ب ۶۹۰ تا ۶۹۴)

نظامی در مشاهده معشوق حقیقت به استغراق معنوی دست می‌یابد:
 کار من از طاقت من در گذشت
 آب حیاتم ز دهن درگذشت
 (۴: ب ۷۱۰)

او عشق را نردبان تعالی و وصال به حق می‌داند و در این راستا از عجز و ناتوانی عقل سخن می‌گوید.
 عقل عزیزت‌گر ما دیو دید
 نقره آن کار به آهن کشید
 (۴: ب ۷۱۱)

در پایان خاطرنشان می‌سازد که با یقین، سیر و سلوک را آغاز می‌کند و با مراقبه آن را ادامه می‌دهد و خوانندگان را مخاطب می‌سازد که چون در این معرفت و عشق محرم نیستند و با این راه بیگانه‌اند بهتر است کار نظامی را به نظامی واگذارند.

خلوت دوم

در این خلوت، نظامی باز هم از خواجه دل سخن می‌گوید که شبی در جست‌وجوی مصاحب و همنشین برمی‌آید. شبی نورانی می‌یابد که در آن، همه خواسته‌ها و نیازها برآورده است و تصویر زیبایی از این شب ترسیم می‌کند که زهره و مریخ، عاشق و معشوق با هم نرد عشق می‌بازند و شمع کویی ساقی قدح به دست و پروانه عاشق سرمستی است و کویی در آن محفل آراسته همه چیز به جاودانگی رسیده بودند.

گفتی از آن حجره که پرداختند

رخت عدم در عدم انداختند
گل چو سمن غالیه بر گوش داشت

مه چو فلک، غاشیه بر دوش داشت
هر نظری جان جهانی شده

هر مژه بتخانه جانی شده
(۴: ۷۲۱ تا ۷۲۲)

و بوسه‌ها در آن بزم خلوت دل، شرابی مست‌کننده و
لبها مانند مسیحا حیات‌بخش بودند. ثمره خلوت دوم باز هم
توصیفی از شب به دست می‌دهد و ادامه همان مجلس انس و
خلوت روحانی است که نظامی به همراه خواجه دل آن را
تجربه کرده است.

ترک قصب‌پوش من آنجا چو ماه

کرده دلم را چو قصب زخم‌گاه
مه که به شب دست برافشانده بود

آن شب تا روز در آن مانده بود
(۴: ۷۷۹ و ۷۸۰)

آنگاه به توصیف وصال به معشوق حقیقت می‌پردازد و
شاعر ستم‌های معشوق را وفای به عهد تلقی می‌کند،
معشوق را همچون هلال ماه می‌داند که عاشق دیوانه نباید
به نور ماه بنگرد زیرا شیفتگی او بیشتر می‌شود.

آن مه نو کو کمر از نور داشت

ماه نو از شبفتگان دور داشت

(۴: ۷۸۵)

نظامی آن شب را بهترین شب عمر خود می‌شمارد و
طالب آن است که هرگز به پایان نرسد و می‌گوید:

امشب اگر جفت سلامت شدی

هم‌نفس صبح قیامت شدی

(۴: ۷۸۸)

سرانجام آن محفل عرفانی و روحانی شاعر در آن شب
به پایان می‌رسد و در نظر شاعر یک شب عادی نبود بلکه
ارزش و منزلت شب معراج را داشت.

روز سپید آن، نه شب داج بود

بود شب، اما شب معراج بود

(۴: ۷۹۲)

شاعر آمدن صبح و سپری شدن شب را مکافات برای
خود می‌داند و حسرت از دست رفتن چنین شبی را می‌خورد.

در پی جانم سحر از جای جست

تشنه‌کشی کرد و بر او پیل شکست

بانگ برآمد ز خرابات من

کای سحر این نیست مکافات من

پیشترک زین که کسی داشتم

شمع شب‌افروز بسی داشتم

آن شب و آن شمع نماند چه سود

نیست چنان شد که تو گویی نبود
(۴: ب ۸۰۲ تا ۸۰۵)

بعد از اتمام خلوت‌های دل، نظامی به ذکر بیست مقاله
تعلیمی می‌پردازد که حاصل ریاضت و مراقبه شاعر در
خلوت دل است. «مقالات و حکایات مخزن‌الاسرار با بیانی
آکنده از تصویرهای شاعرانه و سرشار از تلمیحات و
اشارات مربوط به دین و حکمت، لطایف اخلاقی و اندرزها که
شاعر آن را از الهام دل تلقی می‌کند. از آنجا که تعلیم نظامی
در این مقالات ثمره خلوت‌های شبانه او است بین مقالات و
حکایات رابطه منطقی برقرار نیست و به احتمال قوی هر یک
جداگانه و در پی احوال و تجارب خاص به وجود آمده
است.» (۳: ص ۳۹)

نتیجه

نظامی از جمله سخنورانی است که در پهنه ادب فارسی
جایگاه ویژه و برجسته‌ای دارد و مخزن‌الاسرار او گنجینه
رازهای عرفانی و تعلیمی است که هر رازی می‌تواند الگوی
یک زندگی برتر و مطلوب قرار گیرد.

اما خلوت دل نظامی و عشق مطرح شده در آن،
آنچنان جان‌بخش و عاطفی است که انسان را از
حصار تعلقات رهایی می‌بخشد و دیده انسان را به افق‌های
والا تر عرفان باز می‌کند تا حقایق را آن‌طور که هستند
مشاهده کند.

منابع

- ۱- ثروت، منصور. (۱۳۷۲)، مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت نظامی، ۲ جلد، دانشگاه تبریز، تبریز.
- ۲- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۰)، ارزش میراث صوفیه، امیرکبیر، تهران.
- ۳- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۳)، پیرگنج در جست‌وجوی ناکجاآباد، سخن، تهران.
- ۴- زنجانی، برات. (۱۳۷۶)، آثار و احوال و شرح مخزن‌الاسرار نظامی، دانشگاه تهران، تهران.
- ۵- موحد، عبدالحسین. (۱۳۶۷)، اشارت‌ها و بشارت‌ها، امیرکبیر، تهران.
- ۶- نوربخش، محمدجواد. (۱۳۷۸)، فرهنگ نوربخش (اصطلاحات تصوّف)، یلدا قلم.
- ۷- نوریان، سید مهدی. (۱۳۷۰)، مجله ایران‌شناسی، سال سوم.
- ۸- وحید دستگردی، حسن. (۱۳۶۳)، سبعة نظامی، نیلوفر، تهران.
- ۹- یوسفی، حسینعلی. (۱۳۷۶)، کعبه جان، آستان قدس رضوی.
